عنوان درس:انسان در اسلام

منبع درس: کتاب انسان در اسلام، تألیف: دکتر غلامحسین گرامی، نشر: معارف

منبع کمکی:کتاب انسان شناسی از محمود رجبی .

استاد: خسرو مرادی کهواده، دکتری فلسفه اسلامی،

فصل اول:کلیات

ضرورت شناخت انسان: انسان یکی از موجودات عالم است و باید شناخته شود.انسان با انسان شناسی در واقع ماهیت و حقیقت خود ش را می شناسد.شناخت انسان مقدمه کمال یابی انسان است. انسان شناسی مقدمه خداشناسی است. پیش درآمدی بر جهان شناسی است. انسان شناسی حلال مشکلات انسان است.

امام علی(ع) انسان شناسی را افضل المعرفۀ، افضل الحکمه، انفع المعارف و فوز الاکبرو مانند اینها می نامدو همچنین می فرمایند : «کسی که به خود شناسی دست یابد به بزرگ ترین سعادت و کامیابی رسیده است. » در جای دیگرمی فرمایند: «کیف یعرف غیره من یجهل نفسه» چگونه کسی که خودش را نمی شناسد قادر خواهد بود چیزهای دیگر را بشناسد؟ و در جمله ای دیگر می فرمایند: « من عرف نفسه کان بغیره اعرف و من جهل نفسه کان بغیره اجهل»هرکس خودش را بشناسد چیزهای دیگررا بهتر می شناسد و کسی که خودش را نشناسد به چیز های دیگر نادان تر خواهدبود.

کانت می گوید: «انسان قبل از هر چیز باید به ارز یابی و شناخت توانایی های خود بپردازد. »

انسان شناسی و جهان بینی: جهان بینی مجموعه ای از عقاید کلی و هماهنگ در باره نظام هستی است که به سؤالات مختلف در بارۀ مبدأ آفرینش، حقیقت جهان هستی و انسان، حقیقت مرگ وجهان پس از آن و.... پاسخ می دهد این پاسخ ها دیدگاه فرد را نسبت به جهان هستی نشان می دهد. جهان بینی از پاسخ به سؤالات متفاوتی به دست می آید ولی این پاسخ ها کاملا به هم ارتباط و اجزای جهان بینی ها به هم پیوستگی دارند. انسان شناسی ارتباط وثیقی با خداشناسی، جهان شناسی و معاد شناسی دارد

انسان شناسی و خداشناسی: انسان شناسی بهترین راه شناخت خداست: انسان روح خدائی دارد،اگر روح خودش را بشناسد خدارا بهتر می شناسد. انسان برترین مخلوق خداست وبرترین مخلوق، بهترین معرف خالق است. انسان موجود معلول و وابسته به وجود خدا است و اگر خودش را بشناسد این وابستگی و نیاز رابهتر می شناسدو آفریننده خود را بهتر خواهد شناخت. قرآن کریم می فرماید :ای مردم شما به خدا نیازمندید و خدا بی نیاز ستودنی است.يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ سوره فاطر آیه ۱۵ **امیرالمومنین** نیز می فرمایند :« من عرف نفسه فقد عرف

ربه». **اسپینوزا می گوید:** کسی که خود را و عواطف خود را به طور واضح و متمایز می فهمد، به خدا عشق می ورزد و این فهم هر اندازه بیشتر باشد این عشق بیشتر خواهد بود انسان شناسی و خداشناسی رابطه ای دو سویه است: شناخت هریک به شناخت دیگری کمک می کند و فراموشی هریک باعث فراموشی دیگری می شود

انسان شناسی ومعاد(فرجام شناسی): اعتقاد به معاد باور به تداوم وجود انسان پس از مرگ است و چنین برداشتی در واقع نوعی نگرش به انسان و نتیجه باور به وجود روح دراوست که اگر در مباحث انسان شناسی به این تصویر درست دست نیابیم و آن را اثبات نکنیم مسأله معاد فرض معقولی نخواهد بود و پشتوانه استدلالی نخواهد داشت. قرآن مجید در مقام اثبات معاد به بقای انسان پس از مرگ تکیه می کند:«وَقالواءَاذا ضَلَلنا فی الارضِ اَئنّا لَفی خَلقٍ جدید» (سجده۱۰) آیا آنگاه که مردیم ودر زمین ناپدید شدیم به راستی آفرینشی دو باره خواهیم یافت؟ پس بین انسان شناسی و فرجام شناسی ارتباطی دو سویه است؛توجه به ساحت های وجودی انسان و منحصر نکردن او به جسم و مادیات و به سخنی دیگر توجه به روح و ابعاد متعالی انسان ما را به اندیشه جاودانگی و زندگی پس از مرگ سوق می دهدعکس این مسئله نیز درست است در انسان شناسی نیز دو ساحتی بودن انسان اثبات می کند که جهان هستی منحصر به ماده و مادیات نیست بلکه امور ماورای ماده نیز در جهان وجود دارد.

انسان شناسی مقدمه ای بر جهان شناسی: انسان را جهان کوچک می نامند. به این معنا که همه مراتب هستی در انسان خلاصه شده است. امام علی(ع) می فرماید «ای انسان آیا تو فکر می کنی موجود کوچکی هستی؟ تو عصاره جهان هستی». از طرفی؛ شناخت جهان عبارت است از تعامل انسان با جهان خارج که همین تعامل مقدمه دیدن، شنیدن، درک کردن و شناخت است.

ارتباط انسان شناسی با هدفمندی آفرینش: انسان شناسی به گونه ای مستقیم بر معناداری زندگی تأثیر دارد؛ اگر انسان موجودی صرفا مادی و محصول فرآیند تکامل زیست محیطی باشد آمدن او به این جهان بدون هدف خواهد بود و حیات آدمی پوچ و بی معنا تلقی می شود اما اگر انسان مخلوق خدا و خلیفه او در زمین باشد که ماهیتی از اوئی و به سوی اوئی دارد آفرینش انسان امری هدفمند و زندگی او دارای جهتی خاص خواهد بود .

انسان شناسی حلال اساسی ترین مشکلات فراروی انسان: حقیقت انسان روح اوست و بسیاری از مشکلات روحی و روانی فکری و اخلاقی انسان ناشی از گناه است وریشه همه گناهان، جهل و خود ناشناسی است؛ اگر انسان حقیقت خود را خوب بشناسد، هیچگاه گوهر وجودش را با گناه آلوده نمی کندو از مشکلات رهایی می یابد و با سعه صدری که پیدا می کند به راحتی آنها را تحمل خواهد کرد.

انسان شناسی باعث بهره برداری حداکثری از زندگی: زندگی انسان محدود است باید بیشترین بهره را از این فرصت محدود برد،دیدگاه ما در خصوص انسان معیار سود و زیان و مبنای قضاوت های ارزشی ما در باره اعمال خود

و دیگران است انسانی که به آفریننده جهان و جهان واپسین اعتقادی ندارد همه حیات را مابین تولد و مرگ می داند و رفاه مادی هدف اصلی اوست ولی انسانی که خود را مخلوق خدا و موجودی جاودانه می داند زندگی مادی را مقدمه رسیدن به سرای ابدی می شمارد. معیار سود و زیان این انسان نزدیکی به خدا و یا دور شدن از اوست. پاسخ این سؤال که چگونه زندگی کنیم تا از زندگی محدود خود در این دنیا بیشترین بهره را ببریم بستگی به این دارد که انسان را چگونه تعریف کنیم وبر اساس تعریفی که از انسان می شود هدف کلی او در زندگی آشکار شده و در پرتو آن، برنامه ها و روش زندگی تعیین می شود. بنابراین انسان شناسی عقربه جهت نمای آدمی در زندگی است.

یافتن هویت واقعی انسان با انسان شناسی: انسان شناسی ارتباط وثیقی با هویت شناسی دارد وبا بررسی های انسان شناسانه فرد به تعریف خاصی از انسان می رسد که شامل خودش نیز می شود. چون هر کدام از ماها فردی از افراد انسان هستیم. با شناخت انسان به هویت واقعی خودمان پی می بریم انسان دائما با هویت خود زندگی می کند انتخاب می نماید تصمیم می گیرد وعمل می کندو.... هویت افراد هم تابع تصویری است که از انسان دارد کسی که انسان را موجودی صرفا مادی می داند با آنکه برای انسان شأنی الهی قائل است برای خود هویت یکسانی تصور نمی کنند

رویکردهای مختلف در انسان شناسی:

روش عقلی و انسان شناسی فلسفی: معرفه النفس بخشی از فلسفه است. در فلسفه انسان را حیوان ناطق می نامند وبرای نفس انسان مراتب مختلفی قائل هستند ملاصدرا برای انسان سه مرتبه وجودی قائل است : **وجود حسی** که در معرض فساد وفناست. **انسان عقلانی** که حقیقت انسان حسی و همواره ثابت است و **وجود شبحی** که بینابین انسان حسی و عقلانی است و انسان نفسی نامیده می شود. هم در فلسفه و هم در عرفان برای انسان ظاهر و باطن قائل هستند.

انسان شناسی تجربی و تاریخی: گسترش علومی مانند روان شناسی و جامعه شناسی با پدید آمدن شاخه های جدید مانند مردم شناسی و انسان شناسی فرهنگی آگاهی های بسیاری در زمینه شناخت انسان به ما می دهند. علومی مثل فیزیک، شیمی و زیست شناسی نیز ما را با پیچیدگی ها و نظم دقیق عالم آشنا می کنند اما همه این علوم با روش های مختلفی که در کسب معرفت به کار می برند متکی بر حس و تجربه هستند و موضوع این علوم ماده و مادیات و روش آنها مشاهده و آزمون و هدف آنها تسخیر طبیعت است. حس و تجربه در شناخت روح و مسائل جهان بینی کارآمد نیست.

انسان شناسی دینی: مهمترین موضوع ادیان پس از خدا، انسان است دین در باره مبدأ، چگونگی و هدف آفرینش انسان، کمال و سعادت او و راه های دستیابی به آن و سایر موضوعات مربوط به انسان اطلاعات مهمی ارائه می کند و چون منشأ وحیانی دارد موثق و مورد اعتماد و خطا ناپذیراست. انسان شناسی وحیانی همه ابعاد وجودی انسان را در

نظر دارد به جنبه های مادی ومعنوی وجود انسان توجه می کند و همه توانمندی ها و استعدادهای او را معرفی نموده، برای شکوفائی و رشد آنها برنامه ارائه می نماید.

درون نگری و انسان شناسی عرفانی: شهود یکی از راه های کسب معرفت است ولی به ویژه مراتب بالای آن که درک حقیقت هستی است به سادگی حاصل نمی شود و سال ها ریاضت و تحمل سختی انسان را به این مقام می رساند. در این دیدگاه انسان از راه باطن خویش می تواندعلاوه بر شخصیت خود، با حقیقت واحدجهان نیز به گونه حضوری و شهودی ارتباط یابد البته این وقتی میسر است که از تعلقات ظاهری و تمتعات مادی وارسته شده باشد. اصل مسئله درون بینی مبتنی برعلم حضوری برای همه انسان ها میسر است.

چگونه باید انسان را شناخت؟ انسان موجودی بسیار پیچیده و دارای ابعاد مختلف وجودی است منحصر کردن شناخت انسان به عقل، دل ویا بدن مادی در واقع محدودیت قائل شدن در شناخت وی و باعث عدم شناخت کامل انسان خواهد شد.برای به دست آوردن شناخت جامعی از انسان باید به انواع مختلف انسان شناسی توجه کرد. یافته های علمی، عقلانی وعرفانی به شناخت بهتر انسان کمک می کنند ولی غفلت از معارف عالیه و مورد وثوق وحیانی در شناخت انسان باعث کمراهی خواهد شد. تجربه دنیای غرب در بسنده کردن به داده های انسانی در شناخت حقیقت انسان و تعارض آرای دانشمندان غربی در این خصوص، مؤید این مهم است که در جهان بینی و شناخت انسان نباید از منبع اصلی معرفت که وحی است غفلت نمود.

علم دو نوع است: علم حصولی؛ که در آن صورت های حاصل در ذهن انسان واسطه درک هستند. علم حضوری: که در آن معلوم نزد عالم حاضر است. علم حضوری؛ نوعی یافت و وجدان درونی است و از علم حصولی ارزشمندتر است. علم انسان به خود و حالات روحی، روانی خود حضوری است و علم حضوری اساس علم انسان است چون خود صورت های ذهنی به طریق حضوری درک می شوند.

انسان شناسی و خودشناسی: انسان شناسی با خودشناسی تفاوت هائی دارد انسان شناسی نوعی شناخت کلی وحصولی نسبت به انسان است اما معرفت حاصل از خود شناسی؛ جزئی، شخصی و حضوری است هر شناختی که ما از خود داریم با حذف خصوصیات، برهمه انسان ها تعمیم پذیر است. عکس این مطلب هم صادق است هر ویژگی ای که در باره انسان ثابت شود در مورد افراد نیز صادق خواهد بود. منظور از شناخت انسان شناخت هویت انسان، چگونگی و چرائی آفرینش و ارتباطش با مبدأ و سرانجام زندگی و... است و بین انسان شناسی و خودشناسی رابطه ای طرفینی و دو سویه برقرار است.

فصل دوم: آفرینش انسان

تحقیق در باره مبدأ آفرینش انسان، بحثی صرفاً علمی نیست بلکه از جوانب مختلف علمی، دینی، عقیدتی و یا حتی روانی و شخصیتی اهمیت دارد. در رابطه با نحوه آفرینش انسان دو نظریه بیشتر مطرح است که باهم تعارض دارند: یکی نظریه ثبات انواع که مورد تأیید دینداران است و دیگری نظریه تکامل انواع که به صورت های مختلف از گذشته مطرح بوده و با باورهای دینی سازگار نیست و مدعیان آن را رهاورد تحقیقات علمی می شمارند.

نظریهٔ ثبات انواع: بر اساس این نظریه، انواع گیاهان و جانوران ثابت هستند و هیچ گونه تغییری در نوعیت خود در گذر زمان نداشته اند و هیچ نوعی از حیوانات به نوع دیگر قابل تبدیل نست(افراد دارای ویژگی های ذاتی مشترک(متفق الحقیقه) تحت یک جنس را نوع می گویند: مثل انسان، اسب و میمون و.... که هرکدام نوعی از حیوان هستند). این عقیده با آیات سِفر تدوین کتاب مقدس و مبانی زیست شناسی ارسطوئی نیز سازگاری دارد. نظر برخی از دانشمندان مسلمان به ویژه فلاسفه اسلامی ازجمله علامهٔ طباطبائی نیز تأیید ثبات انواع است.

نظریهٔ تکامل انواع(تغییرتدریجی انواع): بر اساس این نظریه، انواع گیاهی و جانوری کاملاً از یکدیگر جدا نیستند و از ابتدا به این شکل نیز نبوده اند بلکه از انواع ساده تر ابتدائی به وجود آمده اند. براین اساس تمام گیاهان و جانوران در مدتی بسیار طولانی از اشکال ساده و اولیه حیات، متکامل شده اندو همهٔ انواع جانوری به چهار یا پنج نوع سادهٔ اولیه باز می گردند این نظریه در یونان باستان نیز مطرح بود و آناکسیمندردر قرن ششم پیش از میلاد نظریه پیدایش انسان از نوعی دیگر از حیوانات را مطرح کرده است. اما این دیگاه بیشتر به نام چارلز داروین معروف است وی در سال ۱۸۵۹ میلادی نظریه خود را در کتاب «اصل انواع از طریق گزینش طبیعی» مطرح کرد که مورد استقبال زیست شناسان قرار گرفت و کلیسا در مقابل آن موضع سخت گرفت وی ابتدا مسئله تکامل را در باره گیاهان و حیوانات مطرح کرد ولی در سال ۱۸۷۱م در کتاب «تبار انسان» نظریه تکامل را به انسان نیز سرایت داد و انسان و میمون را از تبار مشترکی دانست.

ارکان نظریه تکامل داروین: **تغییرات تصادفی،جهشی و متاسیونی:** تغییرات جزئی و ظاهرا تصادفی در یک نوع روی می دهد و صفات اکتسابی به دست آمده، به نسل های بعد منتقل می شود داروین در باره منشأ این تغییرات هیچ مدرکی ندارد وفقط در تبیین آنها حدس می زند. **تنازع بقا:** هر ارگانیسم جاندار میل به تکثیر داردواگر مانعی بر سر راه انبوه شدن آن پدید نیایددر اندک زمانی، اخلاف یک جفت همه زمین را فراخواهد گرفت.از سوی دیگر هر ارگانیسم جاندار، روابط پیچیده حیاتی با دیگر ارگانیسم ها داردو هر جانداری برای حفظ موجودیت و اجتناب از انعدام در ستیزی دشوار گرفتار می شود و این نبرد در طبیعت پایان ندارد. **انتخاب طبیعی یا بقای اصلح:** تحولات سودمند در ارگانیسم جانداری باعث می شود افراد آن نوع در تنازع بقا بخت بیشتری داشته باشند وبرطبق قوانین توارث این ویژگی

ها به فرزندان آنها نیز منتقل می شود. به دلیل تطابق با محیط، این نوع موجودات از آنهائی که دچار تغییر نشده اند شانس بیشتری برای بقا دارند.

نئوداروینیسم: نظریه داروین بعداز یک دورهٔ استقبال با انتقاداتی از سوی زیست شناسان مواجه شد. تلاش برای پاسخگوئی به این انتقادات و رفع نواقص نظریه داروین باعث پیدایش نئوداروینیسم شد کشف قوانین وراثت توسط «گرگور مِندل» و پیشرفت های علم ژنتیک،منشأ اصلی تغییرات ارگانیسمی موجودات زنده را جهش (موتاسیون)در ژنها ویا ترکیب مجدد آنها با یکدیگر اعلام نمود و تغییرات موجودات را ناشی از علل درونی آنها شمرد در حالی که داروین منشأ این تغییرات عوامل محیطی می دانست.

انتقادات وارد بر نظریهٔ داروین: ۱- تغییرات جزئی در یک نوع و انتقال آنها به نسل های بعدی قابل اثبات است ولی هیچگونه مدرک و دلیل متقنی در اثبات تغییرات کلی و پیدایش انواع جدید با این تغییرات نیست این گونه تغییرات فقط بر اساس حدس و گمان است. «گلداشمیت و شیندلف» که هردو در این زمینه تحقیق نموده اند اعلام کرده اند: مطالعات آزمایشگاهی فقط تغییرات درون نوع را می تواند تأیید کند نه شکل گیری نوع جدید را. فسیل های پیدا شده از جانوران هم همین مقدار از تغییرات را تأیید می کنند.

۲- تحولات همیشه به سوی سازگاری و انطباق با محیط نیست. مثلاً: شاخ های آهو یا گوزن ایرلندی به اندازهٔ بی فایده ای رشد کرده است یا دندان های نیش پلنگ شمشیر دندان بیش از اندازه رشد کرده است. بعضاً هم مشاهده شده است که اندام های غیرضروری که عملاً برای ارگانیسم هیچ ضرری ندارد از بین می رود مانند: تحلیل رفتن چشم های ماهی های غارنشین.

۳- انتخاب طبیعی داروین نمی تواند فاصله زیاد میان انسان و حیوان را توجیه نماید. «والاس» که مقارن با داروین است و او هم به نظریهٔ انتخاب طبیعی رسیده است توجه بیش از حد داروین به مشابهت های انسان و حیوانات ساده تر را موجب غفلت او از تمایزها می داند. وی معتقد بود فاصلهٔ بین عقل انسان و میمون بیش از آن است که داروین اذعان کرده بودو قبایل بدوی هم نمی توانند این فاصله را پرکنند. داروین میان تکلم انسان و مبادله علائم در حیوانات، تفاوت ناچیزی می دید در حالی که والاس زبان را کاملاً متمایز و یک تفهیم و تفاهم کنائی می دانست.

نتیجهٔ انتقادات وارد بر نظریهٔ داروین: فرضیه تکامل یا انتخاب طبیعی نظریه ای قطعی و مستند به مدارک کاملاً علمی نیست بلکه آمیزه ای از شواهد حسی و نظریه پردازی است. به همین جهت تدریس این فرضیه درمراکز علمی ایالت های مختلف آمریکا ممنوع گردیدودر نهایت هیئت مدیرهٔ آموزش مدارس ایالت کانزاس تصمیم به حذف آموزش نظریه تکامل از برنامه های رسمی مدارس این ایالت گرفت.

آثار و پیامدهای اعتقادی داروینیسم: نظریهٔ تکامل انواع معرفی نگرشی نوین از انسان بود و درعرصه های مختلف علوم انسانی از جمله در موضوعات اعتقادی وکلامی تأثیرات بسیاری گذاشت. گرچه خود داروین معتقد بود نظریه اش هیچ گونه تعارضی با دین ندارد و خودش علاوه بر اینکه منکر وجود خدانبود بلکه تا آخر عمرش به تکالیف مذهبی پروتستان ارتدوکس مقید بود از آنجائی که در قرن نوزدهم کشمکش های کلیسا با یافته های علوم جدید و به ویژه زیست شناسی به اوج خودش رسیده بود مخالفان کلیسا و دین از این نظریه بیشترین بهره را در اعلام تعارض آموزه های کلیسا با کشفیات علمی بردند. مقامات کلیسا نیز مواضع تندی در مقابل آنها اتخاذ نمودند

۲- ظاهر آیات کتاب مقدس آفرینش انسان را آنی، مستقل و به دست خداوند معرفی می کندنه اینکه به صورت تدریجی از انواع دیگر حیوانات باشد به همین دلیل از مهم ترین پیامدهای این نظریه، زیر سؤال رفتن اعتبار کتاب مقدس است. تغییر ارزش و جایگاه انسان در نظام آفرینش نیز از آثار اعتقادی این نظریه است. بر اساس این نظریه بر خلاف آنچه در ادیان مطرح شده دیگر انسان تافتهٔ جدا بافته ای در جهان آفرینش نیست.

۳- در نظریه تکامل، هرگونه امر فطری و از جمله گرایش به ارزش ها و فضایل اخلاقی نفی می شود و همهٔ این گونه امور از تکامل اجتماعی انسان نشأت می گیرد. نظریهٔ داروین بر تصویر نظم غائی حاکم بر جهان آفرینش نیز تأثیر داشت. قبل از طرح این نظریه این گونه تصور می شد که خداوند همهٔ موجودات این جهان را به همین صورتی که هستند آفریده و این دستگاه بسیار پیچیده و منظم را یک جا خلق کرده است. خداباوران خدا را ناظم این عالم و آفرینش را امری هدفمند می دانند در حالی که با نظریه تکامل انواع، ظاهراً دیگر دینداران نمی توانند به برهان نظم و هدفمندی عالم استناد کنند و صفات دیگر الهی مثل علم و قدرت نیز که از نظم عالم نتیجه گیری می شد به چالش کشیده می شوند.

آفرینش انسان در قرآن: برای بررسی سازگاری یا تعارض آیات قرآن با نظریهٔ تکامل انواع و نظریات دانشمندان در این باره ابتدا باید آفرینش انسان از دیدگاه قرآن بررسی شود. در آیات فراوانی به خلقت انسان از ابعاد مختلف پرداخته شده که در این بحث فقط آیاتی که به منشأ پیدایش انسان اشاره دارند را مورد توجه قرار می دهیم. این آیات به چهار دسته تقسیم می شوند: ۱- آیاتی که به آفرینش انسان از خاک یا گل و مانند آن اشاره دارند که خود به دئ دسته تقسیم می شوند: الف) آیاتی که به حضرت آدم اختصاص دارد؛ مانند: اِنَّ مَثَلَ عیسی عِندَالله کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُراب(آل عمران۵۹). ب) آیاتی که ظاهر آنها به خلقت حضرت آدم اختصاص ندارد و قابل اطلاق بر سایر انسان ها است:هوالذی خَلَقَکُم مِن طین(انعام.۲). هوالذی خلقکم من تراب(غافر٦٧). این گونه آیات فراوانند که منشأ خلقت انسان را زمین(ارض)، خاک(تراب)، طین(گل)،گل سیاه بدبوی عمل آمده(حمأمسنون)، گل چسبنده(طین لازب)وگل خشک شده(صلصال) معرفی می کنند. البته هیچ گونه تعارضی در این آیات وجود ندارد، توصیف یک واقعیت با عبارت ها و اوصاف مختلف است بنابراین خلقت از خاک، گل و مانند آن به طور مستقیم به حضرت آدم ختصاص دارد ودر

مورد انسان های دیگربه طور غیرمستقیم وبا واسطه است. ۲- آیه ای که منشأ انسان را آب می داند: وهوالذی خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وصِهراً (فرقان،٥٤). در باره خلقت انسان از آب سه احتمال وجود دارد: الف)آنکه «طین» از ترکیب آب و خاک به دست می آید و اشاره به خاک و آب وطین در واقع یک چیز است. ب)این اشاره به آیه است که آفرینش همه موجودات را از آب می داند: و جَعَلنا مِنَ الماءِ کُلَّ شیءٍ حیٍّ (انبیا،۳۰). ج) احتمال دیگر اینکه منظور از «ماء» همان پیدایش انسان از نطفه باشد این احتمال ترجیح دارد چون در بعضی از آیات هم ازعبارات «ماءمهین» و «ماء دافق» یاد شده است.

۳-آیاتی که پیدایش انسان را از نطفه می داند: این آیات نیز دو گروهند: الف)آیاتی که تنها به همین مرحله(پیدایش از نطفه) اشاره می کنند؛ مانند: خَلَقَ الانسانَ مِن نُطفَه(نحل،١٦) ب)آیاتی که پیش از نطفه، پیدایش از خاک را مطرح می کنند؛ مانند: فَانّا خَلَقناکُم مِن تُرابٍ ثُمَّ مِن نُطفَه(یس،٣٦.دهر٧٦.عبس٨٠و....) در این آیات، دو احتمال به نظر می رسد: یکی اینکه هر انسان ابتدا از خاک بوده و سپس خاک تبدیل به غذاو پس از آن تبدیل به نطفه و سپس سایر مراحل شکل گیری(علقه و مضغه) انجام می شود. احتمال دوم اینکه: این آیات در ابتدا به خلقت حضرت آدم از خاک و سپس به پیدایش سایر انسان ها از نطفه اشاره داشته باشد؛ مانند: وبَدأالخَلقَ مِن طین*ثُمَّ جَعَلَ نَسلَهُ مِن سُلالَه مِن ماءٍ مَهین. (سجده ۷و۸) آفرینش انسان را از گل آغاز کرد سپس تداوم نسل اورا از چکیدهٔ آبی پست مقرر فرمود.

٤-آیاتی که همهٔ انسان ها را از نسل حضرت آدم می داند و از آدم و حوا به عنوان پدر و مادر نوع انسان یاد کرده است؛ مانند: هُوَالَّذی خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَه وَ جَعَلَ مِنها زَوجَها لِیَسکُنَ اِلَیها.(اعراف،۱۸۹) اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفریده و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد. با وجود تنوعی که در آیات آفرینش انسان وجود دارد هیچ گونه تعارضی بین این آیات نیست: دسته ای از آیات(گروه اول) به خلقت حضرت آدم اشاره دارد دستهٔ دیگر(گروه دوم و سوم) به آفرینش سایر انسان ها از طریق تولید مثل و آیات دیگری (گروه چهارم) نیز به رابطهٔ بین انسان ها و حضرت آدم می پردازند.

قرآن و فرضیه تکامل: از چهار دسته آیاتی که در باره خلقت انسان ذکر شد فقط آیات گروه اول با فرضیهٔ تکامل سازگاری ندارد؛ زیرا درگروه اول این آیات تأکید گردیده آفرینش حضرت عیسی(ع) مثل آفرینش حضرت آدم(ع) از گل بوده و هردو پدر نداشته اند. یا در آیات ۷ و۸ سوره سجده آفرینش انسان اولیه از گل و انسان های بعدی از نسل او ذکر گردیده است در حالی که بر اساس فرضیهٔ تکامل، اولین انسان نیز باید از طریق توالد به وجود آمده باشد.همهٔ مفسران و اندیشمندان اسلامی در بارهٔ سازگاری یا تعارض آیات آفرینش انسان با فرضیهٔ تکامل، نظریهٔ یکسانی ندارند؛ بعضی به تعارض آیات قرآن با فرضیهٔ تکامل باور دارند و این فرضیه را از نظر علمی نیز مخدوش می شمارند. علامهٔ طباطبائی دلایل و شواهد فرضیهٔ تکامل را ناکافی می داند ولی در عین حال آفرینش اولین انسان را ظاهر آیات قرآن می داند و معتقد است در صورت اثبات قطعی فرضیهٔ تکامل، آیات قرآن بر طبق آن تأویل می پذیرد. نظر دیگر اینکه

در صورت قطعیت یافتن فرضیهٔ تکامل خلقت حضرت آدم یک معجزه و استثناء بوده بقیهٔ انسان ها از نسل اویند. برخی دیگر فرضیهٔ تکامل را مورد تأیید قرآن می دانند و تمامی آیات را بر اساس این نظریه تفسیر می کنند و این تطابق راهم معجزه قرآن می شمارند اما این گروه اندکند. تفکیک زبان دین از زبان علم، فرضیه انگاری نظریه های علمی، ابزارانگاری علم و تمایز قلمرو علم و دین از جمله نظریه هائی است که برای رفع تعارض های احتمالی بین نظریه های دینی و داده های علوم تجربی مطرح می شود که البته به مسئله آفرینش انسان نیز اختصاص ندارد بلکه در حوزه وسیع تری، یعنی رابطهٔ علم و دین مورد بررسی قرار می گیرد.